

گفت از پی ادبان که هر چه در نظر من ناپسند آمد از آن
احترار کردم قطعه بگویند از سر باریچه حریفی
کران پسندی بخیر و صاحب هوشی و کز ضمایم
حکمت پیش ما دان که بخوانی آید من باریچه در گوش
حکایت عابدی را حکایت کنست که شنی ده من طعام
و تا بجز نماز کردی صاحب دلی بشنید و گفت اگر ستم تا
بخوردی و بختی ابدین فاصله بودی بیت اندون
ارطعام جالی داره تا دره نوز معرفت منی
ستی از حکمتی بعلبت آن که پری از طعام با منی
حکایت بخشایش الهی که شده را او مناهی چسب رخ
توفیق مزایه داشت تا بجلقه اهل تحقیق در آمد و چون

قدم درویشان و صدق نفس ایشان دمایم اکتفا
بجایه مبدل کشت دست از هوا و بوس کومه
کرد و زبان طاعمان در حق او چمان دراز که بر قاف
اول است و زهد و صلاحش معمول بیت بعز و
توبه توان رسن از عذاب خدای و لیک
می توان از زبان مردم رست طاق طعنه طاع
نیار در شکایت پیش پر طاعت بردشج بکسیت
و گفت چکوز شکر این بخت میکند آری که بهتر از آن
که می پسندارت قطعه چند کوی که بد اندیش و
حود و عیب جویان من مسکن اند که بخون بخت
بخشیرند که بید خواستیم بشنید نیک باشی و